دو فصلنامهٔ علمی‌پژوهشی کتاب قیّم
سال سوم (۱۳۹۲)، شمارهٔ هشتم

نقد و بررسی روایات تبعیض نژادی

رسول محمّدجعفری[۱]
محمّدحسن رستمی[۲]
مهدی جلالی[۳]

چکیده

یکی از حوزه‌هایی که جعل حدیث به آن سرایت کرده، مدح و ذمّ نژادها و اقوام است. از این موضوع ـ به رغم اهمّیتش ـ تنها به صورت پراکنده در لابه‌لای آثاری چند سخن رفته و پژوهش مستقلّی که با جمع‌آوری روایات، جوانب مختلف آن را واکاود، سامان نیافته است. در این پژوهش، غالب اینگونه روایات گرد آمده و در دو دسته بررسی گردیده‌اند؛ دستهٔ اوّل این احادیث اساساً، منشأ اسلامی نداشته و از منابع غیر اسلامی به آثار اسلامی راه یافته و طبق محتوای آنها، مبدأ همهٔ نژادها فرزندان نوح (ع) هستند و خطای برخی فرزندان این پیامبر اولوالعزم در تَشعُّبات نژادی، مدخلیّت داشته است. دستهٔ دوم حاصل برخوردها و اصطکاک‌هایی است که در درون جامعهٔ اسلامی، میان اقوام و نژادها پیش آمده و علیه یکدیگر حدیث وضع کرده‌اند.

واژگان کلیدی: روایات، احادیث موضوع، نژاد، اسناد، تبعیض.

---

۱. دانشجوی دکتری دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسؤول)/ rasulmohamadjafari@yahoo. com
۲. استادیار دانشگاه فردوسی مشهد/ rostami@um. ac. ir
۳. دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد/ a. jalaly@um. ac. ir

طرح مسأله

تفاوت انسان‌ها در رنگ، نژاد، قومیّت و ملیّت یکی از واقعیّت‌های غیر قابل انکار جوامع بشری است. قرآن کریم این پدیده را از نشانه‌های خداوند برمی‌شمارد: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالِمِينَ﴾ (الروم: ۳۰/ ۲۲) و غایت را شناسایی افراد از یکدیگر بیان می‌دارد: ﴿يَأَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُواْ ...﴾ (الحجرات: ٤٩/ ١٣)؛ امّا در این بین، برخی به بهانهٔ این تفاوت‌ها، بر همنوعان خود، فخرفروشی و آنان را از حقوق انسانی محروم و به انواع تبعیض‌ها محکوم می‌کنند. قوم عرب نیز این چنین بوده است. آنان قبل از اسلام، شعار «اُنصُر أخاکَ ظالماً أو مظلوماً» (میدانی، ١٣٦٦، ص٢٩٧): «برادرت را ـ ظالم باشد یا مظلوم ـ یاری کن» سر می‌دادند و پس از اسلام، نه تنها مانند دوران جاهلیّت، به قبیلهٔ خود فخرفروشی می‌کردند، بلکه فخر نژادی را نیز به آن افزودند (امین، بی‌تا «الف»، ج۱، ص۲۰).

آنان برای مشروعیّت دادن به بینش و منش نژادپرستانهٔ خود، احادیث برساختهٔ فراوانی در مذمّت نژادها و اقوام به پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع) نسبت دادند که مقابله به مثل اقوام مذمّت شده را به دنبال داشته است. ضرورت شناسایی و نقد این احادیث زمانی دو چندان خواهد بود که واقف باشیم نه تنها کتاب‌های روایی، تفسیری و تاریخی، آکنده از آنها هستند، بلکه احیاناً، در میان تودهٔ مردم نیز چونان احادیث صحیح، نقل می‌شود.

مقدّمه

طبق نصّ قرآن کریم، پیامبر (ص) وظیفهٔ تبیین این کتاب را بر عهده داشت: ﴿... وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (النحل: ١٦/ ٤٤)؛ این تبیین در قالب اقوال و افعال و تقریر آن حضرت بود. در این میان، سودجویان، منافقان، یهودیان و مسیحیان نومسلمان و غیر اینان سخنان از پیش‌ساخته‌ای را به پیامبر (ص) نسبت دادند؛ دامنهٔ این مجعولات تا آنجا ادامه یافت که آن حضرت حتّی در حیات مبارک خود زبان اعتراض گشود و واضعان و جاعلان را به آتش دوزخ وعده داد (فیض‌الاسلام، ۱۳۸۰، ص٦٦٥). علی‌رغم اعتراض و وعید پیامبر اکرم (ص) جریان وضع پس از رحلت ایشان ادامه یافت و گروه‌های مختلف با انگیزه‌های متفاوت به حدیث جعل پرداختند.

تبعیض نژادی از جمله انگیزه‌های جعل حدیث بود (دروزه، ۱۳۸۳، ج۱، ص۲۱۱). اندیشهٔ تبعیض نژادی متضمّن تفوّق انسانی بر انسان دیگر و یا گروهی بر گروه دیگر به واسطهٔ ویژگی‌ها و خصوصیّات ذاتی و غیر اکتسابی ـ مانند رنگ پوست، زبان، نژاد، استعدادهای خدادادی، قومیّت و ملیّت است و امروزه با عناوینی چون نازیسم، فاشیسم، صهیونیسم و آپارتاید، در نقاط مختلف کرهٔ زمین ظهور دارد.

روایات نژادپرستانه در جوامع روایی، بویژه در منابع عامّه و کتب تاریخی متعدّد، فراوان وجود دارد. با تتبّعی که در آنها صورت پذیرفت، می‌توان احادیثی را که به پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) در مذمّت و تقبیح یا مدح و تحسین نژادها و قومیّت‌ها نسبت داده شده، به دو بخش کلّی دسته‌بندی کرد:

۱) احادیث نژادی؛ طبق مفاد اغلب این دسته از احادیث، نژادهای کنونی انسان‌ها ریشه در فرزندان حضرت نوح پیامبر (ع) دارد؛

۲) احادیث قومیّتی؛ در این دسته از روایات، احادیثی در مدح و ذمّ اقوام مختلف به دلایل سیاسی و اجتماعی جعل و نقل شده است.

در این پژوهش، ابتدا روایات مشعر به تبعیض، نقل و سپس، از نظر سند و محتوا، بررسی و ارزیابی شده‌اند و چنان‌که خواهد آمد، تمام این احادیث از نظر سند، بر پایهٔ معیارهای رجالی و درایه‌ای، ضعیف و از نظر محتوا نیز با آیات و روایات، ناسازگار هستند.

۱. احادیث نژادی

این روایات به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱-۱. روایات خطای فرزندان نوح (ع)

روایاتی در منابع فریقین نقل شده که براساس آنها سرچشمهٔ نژادهای انسانی، فرزندان نوح (ع) بوده‌اند و در تقسیم نژادی به وجود آمده، خطای فرزند و یا فرزندان نوح (ع) نقش داشته است:

الف) شیخ صدوق در علل الشرائع با سند خود از امام هادی (ع) نقل کرده است: «نوح (ع) ۲۵۰۰ سال عمر کرد؛ روزی در کشتی خوابیده بود، باد وزیدن گرفت و لباس وی را کنار زده و عورت ایشان نمایان گشت؛ حام و یافث از این منظره به خنده افتادند؛ ولی سام (ع) آنان را منع کرد. هرگاه باد لباس نوح (ع) را کنار می‌زد، سام می‌پوشاند ولی حام و یافث آن قسمت را

دوباره آشکار می‌کردند. نوح (ع) بیدار شد و آنان را در حال خنده دید؛ جویای ماجرا شد. سام ایشان را در جریان حادثه قرار داد. نوح (ع) دست خود را به سوی آسمان بلند و دعا کرد: خدایا در نطفهٔ حام تغییری ایجاد کن تا فقط سودان (سیاه پوست) از وی متولّد شوند؛ خدایا در نطفهٔ یافث تغییری ایجاد کن تا ترک، سقالبه، یأجوج و مأجوج و چینی از وی زاده شوند (و خداوند دعای حضرت نوح را اجابت کرد). ازاین‌رو، همهٔ سودان‌ها فرزندان حام، و همهٔ ترک‌ها، سقالبه، یأجوج و مأجوج و چینی‌ها فرزندان یافث و همهٔ سفیدها فرزندان سام هستند. نوح (ع) به حام و یافث فرمود: خداوند فرزندان شما را تا قیامت برده فرزندان سام قرار دهد؛ زیرا او در حقّ من نیکی کرد و شما جفا کردید و تا دنیا باقی است، نشانهٔ جفا در فرزندان شما و نشانهٔ نیکی در فرزندان سام نمایان خواهد بود»[1] (صدوق، ۱۳۸۵، ج۱، صص۳۱-۳۲).

مرحوم طبرسی (ره) پس از نقل حدیث، می‌افزاید: «أبوجعفر بن بابویه قمی (شیخ صدوق) ـ رَحِمَهُ الله ـ گوید: وجود نام یافث در این روایت، ناآشناست و من آن را جز از این طریق روایت نکرده‌ام و در تمام روایاتی که به این مضمون روایت کرده‌ام تنها حام به کشف عورت پدر خندیده است و سام و یافث حضور نداشتند و زمانی که آنان مطلّع می‌شوند، با خود، لباسی برداشته و عقب عقب، به سوی پدر رفته و لباس را بر او می‌افکنند؛ وقتی نوح (ع) از خواب بیدار می‌شد، خداوند او را از رفتار حام آگاه ساخت؛ پس از آن، نوح (ع) حام را لعن و نفرین می‌کند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج٤، ص٦٧١).

ب) یعقوبی در تاریخ خود، پس از نقل ماجرای فروکش کردن طوفان و به گِل نشستن کشتی نوح (ع) گزارش می‌کند: «سپس نوح به زراعت و تاک‌نشانی و عمران زمین پرداخت. در

---

۱. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي‌عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْآدَمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيُّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيَّ (ع) يَقُولُ: «عَاشَ نُوحٌ (ع) أَلْفَيْنِ وَ خَمْسَمِائَةِ سَنَةٍ وَ كَانَ يَوْماً فِي السَّفِينَةِ نَائِماً فَهَبَّتْ رِيحٌ فَكَشَفَتْ عَنْ عَوْرَتِهِ فَضَحِكَ حَامٌ وَ يَافِثُ فَزَجَرَهُمَا سَامٌ (ع) وَ نَهَاهُمَا عَنِ الضِّحْكِ وَ كَانَ كُلَّمَا غَطَّى سَامٌ شَيْئاً تَكْشِفُهُ الرِّيحُ كَشَفَهُ حَامٌ وَ يَافِثُ فَانْتَبَهَ نُوحٌ (ع) فَرَآهُمْ وَ هُمْ يَضْحَكُونَ فَقَالَ مَا هَذَا فَأَخْبَرَهُ سَامٌ بِمَا كَانَ فَرَفَعَ نُوحٌ (ع) يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ يَدْعُو وَ يَقُولُ اللَّهُمَّ غَيِّرْ مَاءَ صُلْبِ حَامٍ حَتَّى لَا يُولَدَ لَهُ إِلَّا سُودَانٌ اللَّهُمَّ غَيِّرْ مَاءَ صُلْبِ يَافِثَ فَغَيَّرَ اللَّهُ مَاءَ صُلْبِهِمَا فَجَمِيعُ السُّودَانِ حَيْثُ كَانُوا مِنْ حَامٍ وَ جَمِيعُ التُّرْكِ وَ السَّقَالِبَةِ وَ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ وَ الصِّينِ مِنْ يَافِثَ حَيْثُ كَانُوا وَ جَمِيعُ الْبِيضِ سِوَاهُمْ مِنْ سَامٍ وَ قَالَ نُوحٌ (ع) لِحَامٍ وَ يَافِثَ: جَعَلَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَكُمَا خَوَلًا لِذُرِّيَّةِ سَامٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِأَنَّهُ بَرَّنِي وَ عَقَقْتُمَانِي فَلَا زَالَتْ سِمَةُ عُقُوقِكُمَا لِي فِي ذُرِّيَّتِكُمَا ظَاهِرَةً وَ سِمَةُ الْبِرِّ بِي فِي ذُرِّيَّةِ سَامٍ ظَاهِرَةً مَا بَقِيَتِ الدُّنْيَا».

یکی از روزها نوح خوابیده بود که جامه از تن او دور گردید و فرزندش حام بر پدر خندید و برادرانش را نیز آگاه نمود. پس سام و یافث جامه‌ای برداشتند و روی برگشته نزد پدر آمدند و جامه را بر تن او انداختند و چون نوح از خواب بیدار گشت و از آنچه گذشته بود آگاه شد بر کنعان بن حام نفرین کرد نه بر حام که قبط و حبشه و هند از فرزندان اویند» (یعقوبی، ۱۳۷۱، ج۱، ص۱٤).

در این گزارش، زمان وقوع حادثه بعد از طوفان و استقرار بر زمین است و فرزند نفرین شده نیز کنعان بن حام است.

ج) حاکم در «مستدرک» آورده است: «ابن مسعود آیهٔ ﴿**إِنَّا أَرْسَلْنا نُوحاً إِلى قَوْمِهِ**﴾: «ما نوح را به سوی قومش فرستادیم» (نوح: ۷۱/ ۱) را قرائت کرد و گفت: نوح در حال شستشوی بدن خود بود، متوجّه شد فرزندش به او نگاه می‌کند؛ به او گفت آیا (شرم نمی‌کنی) در این حالت، به من نگاه می‌کنی؟ خداوند رنگ پوستت را خوار گرداند! فرزند نوح سیاه شد و لذا او پدر سودان‌ها (سیاه‌پوست‌ها)ست». حاکم پس از نقل حدیث، گوید: «این حدیث صحیحی است که بخاری و مسلم آن را نقل نکرده‌اند»[1] (حاکم نیسابوری، بی‌تا، ج۲، ص٥٤٦).

ابن عساکر این حدیث را با سند خود نقل کرده است[2] (ابن عساکر، ۱٤۱٥، ج٦۲، ص۲۷۸). در این روایت، زمان حادثه و فرزند نفرین شدهٔ نوح (ع) معلوم نیست.

۱-۱-۱. بررسی اسناد و ارزیابی محتوای روایات

از نظر سند؛ در سند روایت شیخ صدوق، «سهل بن زیاد آدمی» قرار دارد که علمای رجال وی را تضعیف کرده‌اند (ابن‌غضائری، ۱٤۲۲، ص٦۷/ طوسی، ۱٤۰٤، ص۲۲۸/ نجاشی، ۱٤۱٦، ص۱۸٥/ خویی، ۱٤۱۳، ج۹، ص۳٥٦). بعلاوه، برخی از محقّقان دو روایت دیگر را با این سند نقد کرده و احتمال ساختگی بودن سه روایت را از سوی یک نفر بعید نمی‌داند (سلطانی، ۱۳۸۲، ج٤، ص۱۷۱).

---

۱. حَدَّثَنی عَلِیُّ بْنُ عِیسَی الْحِیرِیُّ، ثنا مُسَدَّدُ بْنُ قَطَن، ثنا عُثْمَانُ بْنُ أَبی شَیْبَةَ، ثنا وَکِیعٌ، عَنِ ابْنِ أَبی لَبِیبَةَ وَهُوَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَن، عَنْ جَدِّهِ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ: «أَنَّهُ ذَکَرَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿**إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ**﴾ (نوح: ۷۱/ ۱) فَذَکَرَ أَنَّ نُوحًا اغْتَسَلَ فَرَأَى ابْنَهُ یَنْظُرُ إِلَیْهِ، فَقَالَ: أَتَنْظُرُ إِلَیَّ وَأَنَا أَغْتَسِلُ خَارَ اللَّهُ لَوْنَكَ. قَالَ: فَاسْوَدَّ، فَهُوَ أَبُو السُّودَانِ». هَذَا حَدِیثٌ صَحِیحُ الْإِسْنَادِ وَلَمْ یُخَرِّجَاهُ.

۲. «حَدَّثَنَا أَبِینَا وَکِیعٌ، عَنِ ابْنِ أَبِی نسبةَ عَن جَدِّهِ أَنَّ نُوحًا اغْتَسَلَ فَرَأَى ابْنَهُ یَنْظُرُ إِلَیْهِ ...».

گزارش یعقوبی طبیعتاً، فاقد سند است و علی‌رغم تتبّع فراوان در جوامع روایی، شاهدی برای آن یافت نشد.

روایت حاکم نیشابوری؛ اوّلاً، «موقوف» است و ثانیاً، «محمّد بن عبدالرّحمن» تضعیف شده است (صالحی شامی، ١٤١٤، ج۱، صص۳۱٦-۳۱۷). فتنی نیز در کتاب «تذکرة الموضوعات» روایت را جعلی دانسته و اظهار داشته شروط صحیحین در این حدیث موجود نمی‌باشد (فتنی، بی‌تا، ص۱۱۳). روایت ابن عساکر همان سند حاکم را دارد، با این تفاوت که «ابن ابی‌نسبـــة» تصحیف «ابن ابی‌لبیبـــة» باید باشد و نیز راوی اوّل ـ که به او اشاره نشده ـ «ابن مسعود» است.

امّا از نظر محتوا؛ به روایت شیخ صدوق نقدهای زیر وارد است:

۱) «در این روایت، صقلاب‌ها که همان اسلاوها هستند[1] با چینی‌ها و ترک‌ها هم نژاد تصوّر شده‌اند؛ درحالی‌که بدون تردید اینان نژادهای گوناگون هستند و حداقل بین نژاد اسلاو و چین فرق اساسی وجود دارد» (سلطانی، ۱۳۸۲، ج٤، ص۱۷۱)؛

۲) در متن حدیث آمده است: «فَانْتَبَهَ نُوحٌ (ع) فَرَآهُمْ وَ هُمْ يَضْحَكُونَ» جملهٔ «هم یضحکون» دلالت بر جمع دارد درحالی‌که دو نفر در حال خنده بودند و باید جمله چنین می‌بود: «هُمٰا يَضْحَكٰانِ»؛

۳) یقیناً، تمام کسانی که با نوح (ع) سوار کشتی شده بودند انسان‌های صالح بودند؛ زیرا فرمان الهی را اطاعت کرده و با اجابت دعوت پیامبر خود از عذاب رهیده بودند. بنابراین، چنین رفتاری هرگز زیبندهٔ آنان نمی‌تواند باشد؛

٤) اگر بپذیریم فرزندان نوح (ع) مرتکب این خطا شده‌اند، چرا باید فرزندان آنان تا روز قیامت مجازات شده و غلام و برده فرزندان سام باشند؟ قرآن می‌فرماید: ﴿لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ (الأنعام: ٦/ ١٦٤؛ الإسراء: ١٧/ ١٥؛ فاطر: ٣٥/ ١٨؛ الزمر: ٣٩/ ٧؛ النجم: ٥٣/ ٣٨): «هیچ بار بَردارنده‌ای بار [گناه] دیگری را برنمی‌دارد».

---

۱. صقالبه با صاد و قاف و این کلمه معرّب (مسلاو) است که در ایران آنرا (اسلاوـ اسلو) گویند و اسلاو تیره‌ایست از آریا که روس، بلغار، لت و لیتوانی و غالب ساکنین سواحل دریای بالتیك و غیره از نژاد آن است (ابن العبری، ۱۳۷۷، ص۴۴۶).

۵) از فحوای روایت، چنین به نظر می‌آید که نسل بشر به فرزندان نوح (ع) منتهی می‌شود؛ حال آن که آیات قرآن و پاره‌ای از روایات، خلاف آن را بیان می‌دارند؛ ﴿**حَتَّى إِذا جاءَ أَمْرُنا وَفارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فيها مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلاَّ مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَما آمَنَ مَعَهُ إِلاَّ قَليلٌ**﴾ (هود: ۱۱/ ٤٠): «تا آنگاه که فرمان ما در رسید و تنور فوران کرد، فرمودیم: در آن [کشتی از هر حیوانی یک جفت، با کسانت ـ مگر کسی که قبلاً، دربارهٔ او سخن رفته است ـ و کسانی که ایمان آورده‌اند، حمل کن و با او جز [عدّهٔ] اندکی ایمان نیاورده بودند.» جملهٔ: ﴿**وَمَنْ آمَنَ وَما آمَنَ مَعَهُ إِلاَّ قَليلٌ**﴾ به معنای این است که مؤمنان قوم خود ـ و نه خویشانت ـ را سوار کشتی کن؛ بنابراین، منظور از «قوم»، خویشان نمی‌تواند باشد؛ زیرا پیشتر آنان را با «وَ أَهْلَكَ» یاد کرده است (طباطبایی، ١٤١٧، ج۱۰، ص۲۲۷).

از امام باقر (ع) روایت شده است: «حق، نبوّت، کتاب آسمانی و ایمان در خاندان نوح (ع) باقی ماند و تمام فرزندان آدم (ع) در زمین، از فرزندان نوح (ع) نیستند[1] (قمی، ١٣٦٧، ج۲، ص۲۲۳). همچنین از امام رضا (ع) نقل شده است که فرمود: «زمانی که نوح (ع)، فرزندان و پیروان او از کشتی بر زمین فرود آمدند هشتاد نفر بودند، در محل فرود شهری ساختند و آن را ثمانین (هشتاد) نامیدند؛ زیرا تعدادشان هشتاد نفر بود»[2] (صدوق، ۱۳۸۵، ج۱، ص۳۰).

بر گزارش یعقوبی و روایت‌های حاکم و ابن عساکر، نقد سومی نیز وارد است: و آن این که صدر و ذیل گزارش یعقوبی دارای تناقض است؛ زیرا در صدر گزارش آمده حام خطا را مرتکب گردیده و در انتهای آن، حام مبرا شده و خطا به فرزند وی، کنعان نسبت داده شده است.

۱-۱-۲. خاستگاه روایات نژادی

به نظر می‌رسد این دسته از روایات از منابع غیر اسلامی وارد جوامع روایی و کتب تاریخی شده باشند. در تورات کنونی ـ که به تحریف مبتلا گردیده است ـ داستان نوح (ع) با فرزندانش چنین گزارش شده است: «سه پسر نوح که از کشتی خارج شدند، سام و حام و

---

۱. « الْحَقُ وَ النُّبُوَّةُ وَ الْكِتَابُ وَ الْإِيمَانُ فِي عَقِبِهِ وَ لَيْسَ كُلُّ مَنْ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ وُلْدِ نُوحٍ».

۲. عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ قَالَ الرِّضَا (ع) :«لَمَّا هَبَطَ نُوحٌ (ع) إِلَى الْأَرْضِ كَانَ هُوَ وَ وُلْدُهُ وَ مَنْ تَبِعَهُ ثَمَانِينَ نَفْساً فَبَنَى حَيْثُ نَزَلَ قَرْيَةً فَسَمَّاهَا قَرْيَةَ الثَّمَانِينَ لِأَنَّهُمْ كَانُوا ثَمَانِينَ».

یافث بودند (حام پدر قوم کنعان است). همهٔ ملل دنیا از سه پسر نوح به وجود آمدند. نوح به کار کشاورزی مشغول شد و تاکستانی غرس نمود.

روزی که شراب زیاد نوشیده بود، در حال مستی در خیمه‌اش برهنه خوابید. حام، پدر کنعان برهنگی پدر خود را دید و بیرون رفته به دو برادرش خبر داد. سام و یافث با شنیدن این خبر، ردایی روی شانه‌های خود انداخته، عقب عقب به طرف پدرشان رفتند تا برهنگی او را نبینند. سپس، او را با آن ردا پوشانیدند.

وقتی نوح به حال عادی برگشت و فهمید که حام چه کرده است، گفت: کنعان ملعون باد! برادران خود را بندهٔ بندگان باشد. خداوند، سام را برکت دهد وکنعان بندهٔ او باشد. خدا یافث را برکت دهد و او را شریک سعادت سام گرداند و کنعان بندهٔ او باشد» (تورات، سفر پیدایش، باب نهم، شمارهٔ ۱۹–۲۷).

آنچه در تورات آمده، مانند گزارش یعقوبی دارای تناقض صدر و ذیل است: در صدر گزارش آمده حام پدر کنعان خطا را مرتکب شده است و در انتهای آن، کنعان نفرین شده است؛ بنابراین، کاملاً، واضح است منبع یعقوبی ـ بی‌واسطه یا باواسطه ـ تورات بوده است. ابن قتیبه نیز گزارش خود را صریحاً، با اشاره به تورات نقل کرده است تا آنجا که حتّی مانند تورات به شرب خمر نوح (ع) نیز اشاره کرده است (ابن قتیبه، ۱۹۹۲، ص۲۵).

با مقایسهٔ تورات و روایت شیخ صدوق ـ بویژه با افزودن توضیحات امین الاسلام طبرسی ـ شائبهٔ تأثّر این روایت نیز از تورات بسیار تقویت می‌شود.

۱–۲. روایات بی‌ارزش انگاری فرزندان نوح (ع)

در این دسته از روایات، سخنی از خطای فرزندان نوح (ع) به میان نیامده؛ امّا در آنها بی‌ارزشی و یا کم‌ارزشی نژادهای منشعب از حام و یافث بیان می‌گردد. دو روایت در تاریخ طبری با چنین مضمونی وجود دارد:

الف) در روایت اوّل، به انشعاب نژادی و بی‌خیری برخی فرزندان نوح (ع) اشاره شده است: «سعید بن مسیّب گوید: نوح صاحب سه فرزند: سام، حام و یافث گردید و از هر یک از آنان، سه قوم پدید آمد؛ از سام، عرب، فارس و روم؛ همهٔ این اقوام دارای خیر هستند. از

یافث، ترک، صقالبه و یأجوج و مأجوج؛ همهٔ این اقوام بی‌خیر هستند و از حام، قبط، سودان و بربر»[1] (طبری، ۱٤۰۳، ج۱، ص۱٤٥).

ابن عساکر سه حدیث با سندی نسبتاً، مشابه و مضمونی یکسان، نقل کرده است[2] (ابن عساکر، ۱٤۱٥، ج٦۲، صص۲۷۷-۲۷۸)؛ با این تفاوت که در سند دو روایت اوّل، «سعید بن مسیّب» حدیث را از «أبوهریره» از پیامبر (ص) نقل می‌کند و در آن، فرزندان حام نیز بدون خیر یاد شده‌اند.

ب) در روایت دوم طبری؛ از انشعاب نژادی و مشخّصه‌های فیزیکی و ظاهری نژادها، نفرین نوح (ع) بر حام و بردگی فرزندان حام سخن به میان آمده است: «همهٔ سیاهان دارای موی فر از حام و همهٔ درشت‌چهره های ریزچشم از یافث و همهٔ زیبارویان زیبامو از سام متولّد شدند و نوح (ع) حام را نفرین کرد که موی فرزندانش از گوش‌ها نگذرد و هر جا با فرزندان سام برخورد کردند، فرزندان سام آنان را به بندگی گیرند»[3] (طبری، ۱٤۰۳، ج۱، ص۱٤٥/ ابن عساکر، ۱٤۱٥، ج٦۲، صص۲۷۸-۲۷۹).

---

۱. «حَدَّثَنی عِمْرَانُ بْنُ بَکَّارٍ الْکَلَاعِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْیَمَانِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِیلُ بْنُ عَیَّاشٍ عَنْ یَحْیَی بْنِ سَعِیدٍ قَالَ سَمِعْتُ سَعِیدَ بْنَ الْمُسَیِّبِ یَقُولُ وَلَدَ نُوحٌ ثَلَاثَةً وَ وَلَدَ کُلُّ واحدٍ ثَلَاثَةً سَامَ وَ حَامَ وَ یَافِثَ فَوَلَدَ سَامُ الْعَرَبَ وَفَارِسَ وَالرُّومَ وَفِی کُلِّ هَؤُلَاءِ خَیْرٌ وَوَلَدَ یَافِثُ التُّرْکَ وَالصَّقَالِبَةَ وَیَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ وَلَیسَ فِی وَاحدٍ مِن هَؤُلَاءِ خَیْرٌ وَوَلَدَ حَامُ الْقِبْطَ وَ السُّودَانَ وَالْبَرْبَرَ».

۲. أَخْبَرَنَا أَبُوالْحَسَنِ الفَرضِیُّ أنا أَبُونَصْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الحُسَینُ بْنُ طلاب أنا أَبُوبَکرٍ ابْنُ أبی الحَدِیدِ أنا أَبُوبَکرٍ مُحَمَّدُ بْنُ بشرٍ الزُّبَیْرِیُّ، المَعرُوفُ بالعکریُّ نا أَبُوأُمَیَّةَ نا مُحَمَّدُ بْنُ یَزِیدَ بْنِ سِنَانٍ نا یَزِیدُ بنُ سِنَانٍ حَدَّثَنی یَحْیَي بْنِ سَعِیدٍ عن سَعِیدِ بْنِ الْمُسَیِّبِ عَنْ أَبی هُرَیْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): . . .

أَخْبَرَنَا أَبُوالقَاسِمِ زَاهِرُ بْنُ طَاهِرٍ قَال قُرِئَ عَلي أَبی عُثمَانَ البحیریِّ أَخْبَرَنَا جَدِّی أَبُوالحُسَین أحمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعفَرٍ البحیری أنا أَبُوبَکرٍ مُحَمَّدُ بْنُ حمدون بْنُ خَالِدٍ حَدَّثَنی أَبُوفَرْوَةَ یَزِیدُ بنُ مُحَمَّدِ بْن یَزِیدَ بْن سِنَانٍ الرَّهَاوِیُّ نا أبی عَن أَبِیهِ نا یَحْیَی بْنُ سَعِیدٍ الأنصاریُّ عن سَعِیدِ بْنِ الْمُسَیِّبِ عَنْ أَبی هُرَیْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): . . .

أَخْبَرَنَاه أَبُوالبَرَکَاتِ بْنُ المُبَارَکِ أَخْبَرَنَا أحمَدُ بْنُ الحَسَنِ بْنُ خَیرون أنا عَبدُالمَلِکِ ابْنُ مُحَمَّدٍ أنا أَبُوعَلِیٍّ بْنُ الصوافُ نا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ أَبی شَیْبَةَ نا أبی نا إِسْمَاعِیلُ بْنُ عَیَّاشٍ عن یَحْیَي بْنِ سَعِیدٍ عن سَعِیدِ بْنِ الْمُسَیِّبِ قَالَ: . . .

۳. رُوِیَ عَنْ ضَمْرَةَ بْنِ رَبِیعَةَ عَنْ ابْنِ عَطَاءٍ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: «وَلَدَ حَامُ کُلَّ أسودَ جَعْدِ الشَّعْرِ وَ وَلَدَ یَافِثُ کُلَّ عَظِیمِ الوَجهِ صَغِیرِ العَیْنَینِ وَ وَلَدَ سَامُ کُلَّ حَسَنِ الْوَجْهِ حَسَنِ الشَّعْرِ قَالَ وَ دَعَا نُوحٌ علی حَامَ أَلَّا یَعْدُوَ شَعْرُ وَلَدِهِ آذانَهُم وَ حَیْثُ مَا لَقِیَ وَلَدُهُ وَلَدَ سَامَ اسْتَعْبَدُوهُمْ».

۱-۲-۱. بررسی اسناد و ارزیابی محتوای روایات

از نظر سند؛ روایت اوّل طبری و روایت سوم ابن عساکر از «یحیی بن سعید» از «سعید بن مسیّب» است و «مرسل» محسوب می‌شود؛ اگرچه با ضمیمه کردن به دو روایت مشابه ابن عساکر، می‌توان حدس زد دو روایت را «سعید بن مسیّب» از «أبوهریره» از پیامبر (ص) نقل و ارسال سند را ترمیم کرده، با وجود این، سند این روایت‌ها ضعیف است؛ زیرا در نقل اوّل طبری و سوم ابن عساکر، «اسماعیل بن عیاش» قرار دارد؛ وی عالم اهل شام بوده و روایات او از غیر شامیان را با الفاظ: «فِيهِ نَظَرٌ، يُغْرِبُ عَنْ ثِقَاتِ الحِجَازِيِّينَ، خَلَطَ عَنِ الْمَدَنِيِّينَ» (ذهبی، ۱۳۸۲، ج۱، صص۲٤۰-۲٤۱) تضعیف کرده‌اند. وی روایت را از یحیی بن سعید انصاری ـ تابعی اهل مدینه ـ نقل کرده است (همان، ج٤، ص۳۷۹). در سند روایت اوّل و دوم ابن عساکر «یزید بن سنان» حضور دارد که یحیی بن معین، أحمد بن حنبل و علی بن مدینی او را تضعیف کرده‌اند و نسائی وی را ترک گفته است (همان، ج٤، ص٤۲۷).

روایت دوم طبری علاوه بر اینکه مرسل است، در سند آن «ابن عطاء» و پدرش (عطاء بن ابی‌مسلم خراسانی) قرار دارند؛ «ابن عطاء» همان «عثمان بن عطاء خراسانی» است که در علم رجال با الفاظ «متروک الحدیث، منکر الحدیث، لیس بثقة و ...» تضعیف شده است (مزّی، ۱٤۰٦، ج۱۹، ص٤٤۱)؛ پدر وی نیز روایات خود را از صحابه مرسل نقل می‌کرده و به آفت «نسیان» و «عدم ضبط» دچار بوده است (ابن حجر، ۱٤۰٤، ج۷، صص۱۹۰-۱۹۱).

امّا از نظر محتوا؛ در روایت اوّل، فرزندان یافث بی‌خیر و برکت یاد شده‌اند و در روایت دوم، نوح (ع) فرزندان حام را نفرین کرده و از خداوند درخواست کرده هرگاه موقعیّتی فراهم گردید، فرزندان سام آنان را به یوغ بردگی خود درآورند. در هیچ یک از روایت‌ها، علّت بی‌خیری فرزندان یافث و بردگی فرزندان حام عنوان نشده؛ ولی با توجّه به روایات دستهٔ اوّل، می‌توان فهمید خطای مفروض فرزندان نوح (ع) موجبات نفرین ایشان را به دنبال داشته است و بنابراین، اشکالات ۱ و ٤ و ۵ روایات دستهٔ اوّل بر این روایات نیز وارد است.

۱-۳. روایات عام انشعاب‌نژادی

«روایات عامّه» روایاتی هستند که به طور مطلق، از انشعاب نژاد انسان‌ها سخن گفته‌اند:

الف) شیخ صدوق از امام صادق (ع) نقل می‌کند: «نوح (ع) پس از طوفان، پنجاه سال درنگ کرد. (جبرئیل بر وی نازل شد و) گفت: ای نوح، نبوّت تو به پایان رسید و روزگارت

به سر آمد. اسم اعظم و میراث علمی و آثار علم نبوّتی که با تو است در نظر بگیر و به پسرت سام، منتقل کن. بعد از نوح (ع)، فرزندان حام و یافث حکومت ظالمانه‌ای بر فرزندان سام تحمیل کردند؛ ازاین‌رو، فرزندان سام، علمی را که در اختیارشان بود پنهان کردند. ... اهل سند، هند و حبشه از حام، و عرب و عجم از سام متولّد شدند و حکومت علیه آنان بود. فرزندان دانشور سام یکی پس از دیگری، میراث‌دار وصایا بودند تا هود (ع) مبعوث گردید»[1] (صدوق، ۱٤۰۵، صص۱۳٤-۱۳۵).

ب) در جوامع روایی اهل سنّت، احمد بن حنبل و ترمذی روایتی مشعر بر انشعاب نژادها از فرزندان نوح (ع) نقل کرده‌اند: احمد بن حنبل در «مُسند» خود، با دو سند از پیامبر (ص) نقل می‌کند: «سام پدر عرب، حام پدر حبشی‌ها و یافث پدر رومیان است»[2] (ابن حنبل، بی‌تا، ج۵، صص۹-۱۰). ترمذی نیز این روایت را با سند خود، از همان راویان احمد بن حنبل نقل کرده است[3] (ترمذی، ۱٤۰۳، ج۵، ص٤۳).

۱-۳-۱. بررسی اسناد و ارزیابی محتوای روایات

در سند روایت شیخ صدوق، «محمّد بن سنان» حضور دارد که علمای رجال در توثیق وی اختلاف نظر شدیدی دارند. با فرض وثاقت این راوی، در لغزش و تمایل او به غلو در برهه‌ای از حیاتش، تردیدی نیست و نیز «غلات»، برخی روایات ساختگی خود را به وی استناد می‌دادند، چنانکه برخی از علمای امامیه روایات وی را از موارد خلاف واقع، پیراسته‌اند (ر.ک.

---

۱. «... حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ وَ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي الدَّيْلَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ (ع): قَالَ عَاشَ نُوحٌ بَعْدَ النُّزُولِ مِنَ السَّفِينَةِ خَمْسِينَ سَنَةً يَا نُوحُ قَدِ انْقَضَتْ نُبُوَّتُكَ وَ اسْتَكْمَلْتَ أَيَّامَكَ فَانْظُرِ الِاسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ الَّتِي مَعَكَ فَادْفَعْهَا إِلَى ابْنِكَ سَامٍ. . . قَالَ فَظَهَرَتِ الْجَبَرِيَّةُ فِي وُلْدِ حَامٍ وَ يَافِثَ فَاسْتَخْفَى وُلْدُ سَامٍ بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ جَرَتْ عَلَى سَامٍ بَعْدَ نُوحٍ الدَّوْلَةُ لِحَامٍ وَ يَافِثَ ... وَ وُلِدَ لِحَامٍ السِّنْدُ وَ الْهِنْدُ وَ الْحَبَشُ وَ وُلِدَ لِسَامٍ الْعَرَبُ وَ الْعَجَمُ وَ جَرَتْ عَلَيْهِمُ الدَّوْلَةُ وَ كَانُوا يَتَوَارَثُونَ الْوَصِيَّةَ عَالِمٌ بَعْدَ عَالِمٍ حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ هُوداً (ع)».

۲. حَدَّثَنَا عَبْدُالله حَدَّثَنِي أَبِي ثنا عَبْدُ الْوَهَّابِ، عَنْ سَعِيدٍ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنِ الْحَسَنِ، عَنْ سَمُرَةَ، أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ (ص) قَالَ: «سَامٌ أَبُو الْعَرَبِ، وَحَامٌ أَبُو الْحَبَشِ، وَيَافِثُ أَبُو الرُّومِ». «قَالَ أَبِي وحَدَّثَنَا حُسَيْنٌ، قَالَ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ قَتَادَةَ، قَالَ: وَحَدَّثَ الْحَسَنُ، عَنْ سَمُرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) كَانَ يَقُولُ: «سَامٌ أَبُو الْعَرَبِ، وَيَافِثُ أَبُو الرُّومِ، وَحَامٌ أَبُو الْحَبَشِ».

۳. حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُعَاذٍ الْعَقَدِيُّ حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي عَرُوبَةَ عَنْ قَتَادَةَ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ سَمُرَةَ عَنِ النَّبِيِّ (ص): قَالَ «سَامٌ أَبُو الْعَرَبِ وَحَامٌ أَبُو الْحَبَشِ وَيَافِثُ أَبُو الرُّومِ».

عرب و نقی‌زاده، ۱۳۹۰، صص۱٤۷-۱٦۷). بعید نیست روایت یاد شده یا مربوط به دورهٔ عدم استقامت «محمّد بن سنان» باشد و یا غلات به وی نسبت داده باشند.

در اسناد روایات احمد بن حنبل و ترمذی، «قتاده» قرار دارد که متّهم به تدلیس است (ابن حبّان، ۱۳۹۳، ج٥، صص۳۲۱-۳۲۲/ ذهبی، بی‌تا، ج۱، ص۱۲٤/ ابن حجر، بی‌تا «الف»، ص٤۳).

از نظر محتوا نیز اشکال پنجمِ دستهٔ اوّل روایات، بر آن وارد است.

۲. روایات قومیّتی

جریان جعل احادیث قومیتی و ناسیونالیستی از دوران خلافت عبّاسی آغاز شد (ممتحن، ۱۳٦۸، ص٥). گفته می‌شود «ظلم‌ها و تبعیض‌های امویان به ظهور نهضت شعوبیّه در اواخر عصر اموی منجر گردید؛ نهضتی که در ابتدا منادی تساوی بین اقوام گوناگون جامعهٔ اسلامی بود؛ لکن از مسیر خود منحرف شد و طریق دیگری در فخرفروشی و برتری میان قومیّت‌ها اتّخاذ کرد. به این نهضت موالی[1] بسیاری از هر قوم و ملّتی پیوستند» (همان، ص٦). گرچه در این جریان: ایرانی، نبطی، قبطی و اندلسی حاضر بودند و هر یک از جهتی، خود را از عرب، برتر می‌دانستند (امین، بی‌تا «الف»، ج۱، ص٥۹)، ولی اکثریت را ایرانیان تشکیل می‌دادند و زعامت و رهبری این جنبش را بر عهده گرفتند (ممتحن، ۱۳٦۸، ص٦).

احمد امین معتقد است یکی از ابعاد عرب‌ستیزی شعوبیان جعل حدیث است و عرب برای مقابله با آنان احادیث نژادپرستانه جعل کردند (امین، بی‌تا «الف»، ج۱، ص۷۲)؛ برخلاف احمد امین، برخی از محقّقان معتقدند: «طرفداران متعصّب عرب ـ که در میانشان راویان اخبار نیز حضور داشتند ـ علیه شعوبیه حدیث جعل کردند و شعوبیه نیز به مقابله با آنان برخاستند» (ممتحن، ۱۳٦۸، ص۲۸٦).

به نظر می‌رسد متعصّبان عرب شروع کنندهٔ این جریان باشند؛ زیرا سپردن مناصب مهمّ حکومتی به ایرانیان (مستوفی، ۱۳٦٤، ص۷۹٤) و منزوی شدن عرب اموی همزمان با استقرار دولت بنی‌عبّاس (ابن طباطبا، ۱٤۱۸، ص۲۰٤) برای عرب پذیرفتنی نبود و ازاین‌رو، یکی از ابزارهایی که برای مقابله با شعوبیه و خاصّهٔ ایرانیان بهره بردند وضع حدیث بود؛ چنان‌که در دوران خلافت معتصم عبّاسی و ورود ترکان به عرصهٔ حکومت (امین، بی‌تا «ب»، ج۱، ص۳)،

---

۱. علّامه مجلسی از مطرّزی نقل کرده است که موالی به معنای بردگان آزاد شده می‌باشند و چون اکثر آنان غیر عرب بودند، غالباً، به عجم اطلاق می‌شد (مجلسی، ۱۴۰۴، ج۱۹، ص۴۳۹).

علیه آنان چندین حدیث وضع گردید و بعدها نیز که جریان زنگیان پیش می‌آید (همان، ج۱، ص۷)، احادیثی در مذمّت و تقبیح آنان، جعل شد.

۲-۱. جعل احادیث در ذمّ عجم و مدح عرب

احادیثی که به نفع قوم عرب جعل گردید؛ دسته‌ای از آنها در برتری نژاد و زبان و به طور کلّی هر آن چیزی بود که به این قوم منتسب است و دسته‌ای در مذمّت عجم، زبان غیر عربی و هر آن چیزی بود که به آنان تعلّق داشت:

۲-۱-۱. روایات مدح عرب

الف) ترمذی، احمد بن حنبل و حاکم نیشابوری از سلمان نقل کرده‌اند: «پیامبر (ص) به من فرمود: ای سلمان! با من دشمنی مکن؛ چرا که دشمنی با من موجب کفر است. گفتم: ای رسول خدا (ص)! چگونه ممکن است با تو دشمنی کنم درحالی‌که به وسیلهٔ تو، خداوند من را هدایت کرد؟ فرمود: دشمنی تو با عرب، موجب دشمنی با من خواهد شد»[1] (ترمذی، ۱٤۰۳، ج۵، ص۳۸۰/ ابن حنبل، بی‌تا، ج۵، ص٤٤۰/ حاکم نیسابوری، بی‌تا، ج٤، ص۸٦).

ب) ترمذی و احمد بن حنبل از پیامبر (ص) روایت کرده‌اند: «هر که عرب را فریب دهد، در شفاعت من داخل نمی‌شود و محبّت من به او نمی‌رسد»[2] (ترمذی، ۱٤۰۳، ج۵، ص۳۸۱/ ابن حنبل، بی‌تا، ج۱، ص۷۲).

ج) شیخ صدوق در کتاب «*کمال الدّین*»، از شخصی که از زمان پیامبر (ص) تا سال ۳۰۹ هجری زنده بوده و از معمّران محسوب می‌شود، روایت «حُبُّ وَ بُغْضُ اَهْلِ یَمَن» را از پیامبر

---

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الأَزْدِیُّ وَأَحْمَدُ بْنُ مَنِیعٍ وَغَیْرُ وَاحِدٍ قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو بَدْرٍ شُجَاعُ بْنُ الْوَلِیدِ عَنْ قَابُوسِ بْنِ أَبِي ظَبْیَانَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَلْمَانَ قَالَ قَالَ لِی رَسُولُ اللَّهِ (ص): «یَا سَلْمَانُ لاَ تَبْغَضْنِی فَتُفَارِقَ دِینَكَ» قُلْتُ: یَا رَسُولَ اللَّهِ کَیْفَ أَبْغَضُكَ وَبِكَ هَدَانَا اللَّهُ قَالَ: «تَبْغَضُ الْعَرَبَ فَتَبْغَضُنِی».

۲. حَدَّثَنَا عَبْدُ بْنُ حُمَیْدٍ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بِشْرٍ الْعَبْدِیُّ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الأَسْوَدِ عَنْ حُصَیْنِ بْنِ عُمَرَ الأَحْمَسِیِّ عَنْ مُخَارِقِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «مَنْ غَشَّ الْعَرَبَ لَمْ یَدْخُلْ فِی شَفَاعَتِی وَلَمْ تَنَلْهُ مَوَدَّتِی».

(ص) گزارش کرده است: «هر کس اهالی یمن را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس اهل یمن را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است»[1] (صدوق، ۱٤۰۵، صص٥٤۱ و٥٤۷).

د) در فضیلت زبان عربی نیز احادیث فراوانی جعل گردید؛ از جمله: از رسول خدا (ص) نقل کرده‌اند: «اهل بهشت، اهل آسمان و حاضران در محکمهٔ الهی به زبان عربی، صحبت می‌کنند»[2] (ابن حبّان، بی‌تا، ج۲، ص۱۰۱).

ه) از پیامبر (ص) نقل کرده‌اند: «عرب را به سه دلیل دوست بدارید: من عرب هستم، قرآن به زبان عربی نازل شده است و اهل بهشت به زبان عربی صحبت می‌کنند»[3] (حاکم نیسابوری، بی‌تا، ج٤، ص۸۷/ طبرانی، ۱٤۱۵، ج٥، ص۳٦۹).

۲-۱-۱-۱. بررسی اسناد روایات

احادیث پنج‌گانه همگی به ضعف سند مبتلا هستند:

در سند حدیث اوّل، «شجاع بن الولید» از ضعفا محسوب می‌شود (عقیلی، ۱٤۱۸، ج۲، ص۱۸٤)؛ در سند حدیث دوم «حصین بن عمر» با الفاظ «منکر الحدیث»، «لیس بشیء» و «واهٍ جداً»، قدح شده است (ذهبی، ۱۳۸۲، ج۱، ص٥٥۳)؛ راوی حدیث سوم، «علیّ بن عثمان» (معروف به ابوالدنیا)ست که از زمان پیامبر (ص) تا حداقل، عصر شیخ صدوق زنده بوده است، ولی در هیچ یک از کتب اربعهٔ رجالی، اشاره‌ای به وی نشده است. گفته‌اند: وی خضر (ع) و الیاس (ع) را دیده و در جنگ جمل و صفین حاضر بوده، مصاحبت با امام حسن (ع) داشته و امام حسین (ع) را همراهی کرده و از معرکهٔ (کربلا) گریخته است (خویی، ۱٤۱۳،

---

۱. «حَدَّثَنَا أَبُوالْحَسَنِ عَلِیُّ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ خَطَّابِ بْنِ مُرَّةَ بْنِ مُؤَیَّدٍ الْهَمْدَانِیُّ الْمَعْرُوفُ بِأَبِی الدُّنْیَا مُعَمَّرٍ الْمَغْرِبِیِّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ حَیّاً وَ مَیِّتاً قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَبِی‌طَالِبٍ (ع) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مَنْ أَحَبَ أَهْلَ الْیَمَنِ فَقَدْ أَحَبَّنِی وَ مَنْ أَبْغَضَ أَهْلَ الْیَمَنِ فَقَدْ أَبْغَضَنِی».

۲. «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ برْقَان عَن نَافِعٍ عَن بن عُمَرَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَالَ: «کَلامُ أَهْلِ الْجَنَّةِ بِالْعَرَبِیَّةِ وَکَلامُ أَهْلِ النَّارِ بِالْعَرَبِیَّةِ وَکَلامُ أَهْلِ الْمَوْقِفِ بَیْنَ یَدَی اللَّهِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ بِالْعَرَبِیَّةِ». أَخْبَرَنَاهُ الْحَسَنُ بْنُ سُفْیَانَ قَالَ حَدَّثَنَا حُمَیْدُ بْنُ زَنْجُوَیْهِ قَالَ حَدثنَا سُلَیْمَان بن عبد الرَّحْمَنِ قَالَ حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ فائد عَن جَعْفَر بن برْقَان».

۳. «حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْمُزَنِیُّ وَأَبُو سَعِیدٍ الثَّقَفِیُّ فِی آخَرِینَ قَالُوا: ثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَیْمَانَ الْحَضْرَمِیُّ ثَنَا الْعَلَاءُ بْنُ عَمْرٍو الْحَنَفِیُّ ثَنَا یَحْیَی بْنُ یَزِیدَ الْأَشْعَرِیُّ أنبأ ابْنُ جُرَیْجٍ عَنْ عَطَاءٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَحِبُّوا الْعَرَبَ لِثَلَاثٍ: لِأَنِّی عَرَبِیٌّ وَالْقُرْآنَ عَرَبِیٌّ وَکَلَامَ أَهْلِ الْجَنَّةِ عَرَبِیٌّ».

ج۱۳، ص۹۷). آیة الله خویی می‌فرماید: «اگر مطالب یاد شده صحیح باشد، وی باید محضر امامان را درک کرده باشد و در زمرهٔ صحابهٔ آن بزرگواران یاد شود (همان، ج۱۳، ص۹۸)؛ در سند حدیث چهارم «عثمان بن قائد» حضور دارد؛ ابن حبّان احتجاج به احادیث وی را جایز نمی‌داند (ابن حبان، ۱۳۹۳، ج۲، ص۱۰۱) و ذهبی حدیث را «موضوع» دانسته و آفت آن را «عثمان بن قائد» عنوان می‌کند (ذهبی، ۱۳۸۲، ج۳، ص۵۱) و فتنی و ابن جوزی نیز این حدیث را از موضوعات دانسته‌اند (فتنی، بی‌تا، ص۱۱۲/ ابن الجوزی، ۱۳۸٦، ج۳، ص۷۱).

در سند حدیث پنجم «عطاء» (عطاء خراسانی) قرار دارد که چنان‌که گذشت، وی روایات خود را از صحابه مرسل نقل می‌کرده و به آفت نسیان و عدم ضبط، دچار بوده است (ابن‌حجر، ۱٤۰٤، ج۷، صص۱۹۰-۱۹۱). علمای فن نیز به موضوع بودن این حدیث تصریح کرده‌اند (ذهبی، ۱۳۸۲، ج۳، ص۱۰۳/ فتنی، بی‌تا، ص۱۱۲/ ابن جوزی، ۱۳۸٦، ج۲، ص٤۱).

۲-۱-۲. روایات مذمّت عجم

«عجم» به کسانی گفته می‌شود که عرب نباشند و غالباً، به ایرانی‌ها اطلاق می‌شود؛ متعصّبان نژادپرست عرب، اقوام غیر عرب را آماج احادیث جعلی ساختند که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۲-۱- ۲-۱. فارس

طبق شواهد تاریخی بنی عبّاس که از نژاد عرب بودند از خود ایرانی‌ها بیشتر زبان فارسی را ترویج می‌کردند (البانی، ۱٤۱۱، ص٥۲٤/ امین، بی‌تا «الف»، ج۱، ص ۷۲/ ممتحن، ۱۳٦۸، ص۲۷۵). ازاین‌رو، احادیث فراوانی در ذمّ این زبان ـ که مذمّت متکلّمان به آن را نیز به دنبال داشت ـ جعل گردید:

الف) از پیامبر (ص) نقل کرده‌اند: «هر کس می‌تواند زبان عربی را نیکو صحبت کند، به زبان فارسی صحبت نکند؛ زیرا موجب نفاق می‌شود»[1] (حاکم نیسابوری، بی‌تا، ج٤، ص۸۷/ سیوطی، ۱٤۰۱، ج۲، ص٥٥۸).

---

۱. حَدَّثَنِی أَبُو عَمْرٍو سَعِیدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ الْعَلَاءِ الْمُطَّوِّعِیُّ ثَنَا أَحْمَدُ بْنُ اللَّیْثِ بْنِ الْخَلِیلِ ثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ الْجُرَیْرِیُّ بِبَلْخٍ ثَنَا عَمْرُو بْنُ هَارُونَ ثَنَا أُسَامَةُ بْنُ زَیْدٍ اللَّیْثِیُّ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «مَنْ أَحْسَنَ مِنْکُمْ أَنْ یَتَکَلَّمَ بِالْعَرَبِیَّةِ فَلَا یَتَکَلَّمَنَّ بِالْفَارِسِیَّةِ فَإِنَّهُ یُورِّثُ النِّفَاقَ».

ب) از رسول خدا (ص) نقل کرده‌اند: «هر که به زبان فارسی صحبت کند، خباثتش افزون گردد و جوانمردی‌اش نقصان پذیرد»[1] (حاکم نیسابوری، بی‌تا، ج٤، ص٨٨).

۲-۱-۲-۱-۱. بررسی اسناد روایات

ابن حجر احادیث یاد شده را که در تقبیح تکلّم به زبان فارسی وارد شده، دارای اسناد واهی شمرده (ابن حجر، بی‌تا «ب»، ج٦، ص١٢٨) و فتنی آنها را مردود دانسته است (فتنی، بی‌تا، صص١١٢-١١٣). ضعف حدیث اوّل از ناحیهٔ «اسامـــة بن زید» است؛ عقیلی وی را از «ضعفاء» یاد می‌کند (عقیلی، ١٤١٨، ج١، ص١٧). ضعف حدیث دوم از ناحیهٔ «طلحـــة بن زید» است که او با الفاظ: «مُنْكَرُ الْحَدِيثِ، مَتْروكٌ و لَا يَحِلُّ الِاحْتِجَاجُ بِخَبَرِه» جرح و تضعیف شده است (ذهبی، ١٣٨٢، ج٢، ص٣٣٩).

۲-۱-۲-۲. نبط

«نبط» در اصل کسانی هستند که در مناطق آباد عراق ساکن شدند؛ این واژه بعدها، به تودهٔ مردم اطلاق گردید (مجلسی، ١٤٠٣، ج٦٤، ص١٧٧). در مذمّت این قوم نیز احادیث فراوانی جعل گردیده است؛ نظیر:

الف) ابوهریره مردی را دید. ظاهرش او را شگفت زده کرد؛ پرسید: از کدام مردمانی؟ پاسخ داد: از کسانی که خداوند به آنان نعمت داده است، ابوهریره گفت: همهٔ ما از کسانی هستیم که خداوند به آنان نعمت داده است، از کدام مردمانی؟ پاسخ داد: اهل زمین هستم؛ ابوهریره گفت: همهٔ ما اهل زمین هستیم؛ از کدام مردمانی؟ پاسخ داد: نبط؛ ابوهریره گفت: از من دور شو! از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: آنان قاتل پیامبران و یاری کنندهٔ ظالمان هستند؛ زمانی که خانه برگزیدند و عمارت بنا کردند، از آنان فرار کنید[2] (طبرانی، ١٤١٥، ج٥، ص١٥٢).

---

١. ... ثَنَا أَبُو فَرْوَةَ حَدَّثَنِی أَبِی حَدَّثَنِی طَلْحَةُ بْنُ زَيْدٍ عَنِ الْأَوْزَاعِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِی كَثِيرٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص):«مَنْ تَكَلَّمَ بِالْفَارِسِيَّةِ زَادَتْ فِی خُبْثِهِ وَنَقَصَتْ مِنْ مُرُوءَتِهِ».

٢. ... إِسْمَاعِيلُ بْنِ إِبْرَاهِيمَ التَّرْجُمَانِيُّ قَالَ نَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَالِكِ بْنِ مِغْوَلٍ عن سَعِيدِ بْنِ مُسْلِمٍ الْهَمْدَانِيِّ عَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ: «رَأَى أَبُو هُرَيْرَةَ رَجُلًا فَأَعْجَبَتْهُ هَيْئَتُهُ فَقَالَ: مِمَّنِ الرَّجُلُ؟ قَالَ: رَجُلٌ مِمَّنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ قَالَ: فَكُلُّنَا مِمَّنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ، مِمَّنْ أَنْتَ؟ قَالَ: مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ. قَالَ: كُلُّنَا مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ. مِمَّنْ أَنْتَ؟ قَالَ: مِنَ النَّبَطِ. قَالَ: تَنَحَّ عَنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص): يَقُولُ: «قَتَلَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَعْوَانُ الظَّلَمَةِ فَإِذَا اتَّخَذُوا الرِّبَاعَ وَشَيَّدُوا الْبُنْيَانَ فَالْهَرَبَ الْهَرَبَ».

ب) امام صادق (ع) فرمود: «ای هشام! نبط، از عرب و عجم نیستند. آنان را دوست و یاور مگیر؛ زیرا دارای ریشه‌هایی (ژن‌هایی) هستند که آنان را به بی‌وفایی، سوق می‌دهد»[1] (صدوق، ۱۳۸۵، ج۲، ص٥٦٦).

۲-۱-۲-۲-۱. بررسی اسناد روایات

در سند حدیث اوّل «عبدالرّحمن بن مالک» حضور دارد که وی را با الفاظ «مَتْروکٌ، کَذّابٌ، یَضَعُ الْحَدیثَ وَ لَیْسَ بِثِقَةٍ»، جرح کرده‌اند (ذهبی، ۱۳۸۲، ج۲، ص۵۸۵). سند حدیث دوم نیز صحیح به نظر نمی‌رسد: روایت را شیخ صدوق از پدرش از «محمّد بن یحیی العطّار» از «حسین بن ظریف» از «هشام» (هشام بن سالم) نقل کرده است. «هشام» نام مشترک چند راوی است و با راوی و مرویٌّعنه تمییز داده می‌شود (خویی، ١٤١٣، ج۲۰، ص۲۸۸) و «حسین بن ظریف» را از راویان «هشام بن سالم» برشمرده‌اند؛ امّا در هیچ‌یک از طرق شیخ صدوق به «هشام بن سالم»، «محمّد بن یحیی العطّار» وجود ندارد[2] (همان، صص۳۲۸-۳۲۹). این تنها روایتی است که شیخ صدوق با چنین سندی ذکر کرده است. حتّی با فرض صحّت سند، روایت با نصّ آیات و احادیث صحیح ـ چنان‌که خواهد آمد ـ در تضاد است.

۲-۱-۲-۳. ترکان

در اوایل قرن سوم هجری و در خلافت معتصم عبّاسی، نژاد سومی وارد دولت بنی عباس گردید که ساکنان بغداد ـ مرکز حکومت ـ از حضور آنان ناخشنود بودند؛ زیرا سکونت و سپس، مهاجرت ترکان برای آنان شوم بود. سواران ترک به هنگام حضور، ضعیف‌ها و مریض‌ها را زیر سم ستوران خود لگدمال می‌کردند و پس از انتقال ترک‌ها از بغداد به قاطول (محلّی در نزدیکی سامرّاء) و از آنجا به سامرّا، این امر تأثیرات ناگواری در تجارت و تمدّن

---

۱. «حَدَّثَنَا أَبِی (ره) قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ ظَرِیفٍ عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَبِی‌عَبْدِ اللَّهِ (ع): «قَالَ یَا هِشَامُ النَّبَطُ لَیْسَ مِنَ الْعَرَبِ وَ لَا مِنَ الْعَجَمِ فَلَا تَتَّخِذْ مِنْهُمْ وَلِیّاً وَ لَا نَصِیراً فَإِنَّ لَهُمْ أُصُولًا تَدْعُوا إِلَی غَیْرِ الْوَفَاءِ».

۲. و ما کان فیه عن هشام بن سالم فقد رویته عن أبی؛ و محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید (رض) عن سعد بن عبد اللّه؛ و عبد اللّه بن جعفر الحمیریّ جمیعا عن یعقوب بن یزید؛ و الحسن بن ظریف؛ و أیّوب بن نوح، عن النضر بن سوید، عن هشام بن سالم، و رویته عن أبی (رض) عن علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن محمّد بن أبی عمیر؛ و علیّ بن الحکم جمیعا عن هشام بن سالم الجوالیقیّ (صدوق، ۱۴۱۳، ج۴، صص۴۲۴- ۴۲۵).

بغداد از خود به جای گذاشت؛ ازاین‌رو، محدّثان احادیثی در ذمّ ترکان وضع کردند که حاکی از احساس آنان و نیز عکس‌العمل مردم نسبت به ترک‌ها بود (امین، بی‌تا «ب»، ج۱، ص۷). به عنوان نمونه:

الف) از رسول خدا (ص) نقل کرده‌اند: «مادام که ترک‌ها شما را رها می‌کنند، از آنان دوری کنید؛ زیرا ترکانِ بنوقنطوراء[1] آنچه (حکومت) را خداوند به امّتم واگذار کرده، غصب می‌کنند»[2] (طبرانی، ۱٤۱۵، ج٦، ص۷). شیخ طوسی نیز این حدیث را با سند خود، به نقل از حُذَیفه، از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده است[3] (طوسی، ۱٤۱٤، ص٦).

ب) شیخ صدوق از امام صادق (ع) نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: «مادام که ترک‌ها شما را رها می‌کنند، آنان را رها کنید؛ زیرا (چون سگ هار) آسیب آنان بسیار سخت و شدید است»[4] (صدوق، ۱۳۸۵، ج۲، ص۳۹۲).

۲-۱-۲-۳-۱. بررسی اسناد روایات

«مروان بن سالم» در سند حدیث طبرانی و شیخ طوسی قرار دارد که علمای رجال، وی را «لَیْسَ بِثِقَهٍ، مَتْرُوكٌ، یَضَعُ الْحَدیثَ، مُنْكَرُ الحَدیث» معرّفی کرده‌اند (ذهبی، ۱۳۸۲، ج٤، ص۹۱). فتنی و ابن جوزی نیز حدیث را موضوع دانسته‌اند (فتنی، بی‌تا، ص۱۱٤/ ابن جوزی، ۱۳۸٦، ج۲، ص۲۳۵).

---

۱. بنوقنطوراء ترک‌ها یا سودانی‌ها هستند و گویند قنطوراء کنیز ابراهیم (ع) بوده و ترک‌ها و چینی‌ها از فرزندان وی متولّد شدند. (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴، ج۷، ص۴۲۲).

۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَضْرَمِیِّ قَالَ: نَا عُثْمَانُ بْنُ یَحْیَی الْقَرْفَسَانِیُّ قَالَ: نَا عَبْدُ الْمَجیدِ بْنُ عَبْدِ الْعَزیز بْن أَبی رَوَّادٍ عَن مَرْوَانُ بْنُ سَالِمٍ عَن الْأَعْمَش عَنْ زَیْدِ بْن وَهْب، و شَقِیق بْن سَلَمَةَ عَن ابْن مَسْعُودٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «اُتْرُكُوا التُّرْكَ مَا تَرَكُوكُمْ فَإِنَّ مَنْ یَسْلُبُ أُمَّتِی مَا خَوَّلَهُمُ اللَّهُ، بَنُو قَنْطُورَاءَ».

۳. حَدَّثَنَا أَبُو الطَّیِّب، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْأَنْبَارِیُّ، قَالَ:حَدَّثَنی أَبی، قَالَ:حَدَّثَنَا الْعَنَزِیُّ، قَالَ أَبُوبَكْر: وَ قَدْ سَمِعْتُ هَذَا الْحَدِیثَ مِنَ الْعَنَزِیِّ، وَ قَرَأْتُهُ عَلَیْهِ، قَالَ:حَدَّثَنی إِبْرَاهِیمُ بْنُ مُسْلِمٍ، قَالَ:حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَجیدِ بْنُ عَبْدِ الْعَزِیز بْن أَبی رَوَّادٍ، عَنْ مَرْوَانَ بْن سَالِمٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، عَنْ أَبی وَائِلٍ وَ زَیْدِ بْن وَهْب، عَنْ حُذَیْفَةَ بْن الْیَمَانِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «تَارِكُوا التُّرْكَ مَا تَرَكُوكُمْ، فَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ یَسْلُبُ أُمَّتِی مُلْكَهَا وَ مَا خَوَّلَهَا اللَّهُ لَبَنُو قَنْطُورَ بْن كِرْكِرَةَ وَ هُمُ التُّرْك».

۴. أَبی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ عَنْ هَارُونَ بْن مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْن صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْن مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ (ع) أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: «تَارِكُوا التُّرْكَ مَا تَرَكُوكُمْ فَإِنَّ كَلَبَهُمْ شَدِیدٌ وَ كَلَبَهُمْ خَسِیس».

در سند روایت صدوق «مسعدة بن صدقـــة» بتری[1] مذهب (طوسی، ١٤٠٤، ج٢، ص٦٨٨) یا عامی (همو، ١٤١٥، ص١٤٦) قرار دارد؛ فساد مذهب و عدم توثیق وی موجب ضعف سند حدیث است.

٢-١-٢-٤. زنگیان

از نژادهایی که در قرن سوم و چهارم، تأثیر بسزایی در تاریخ اسلام از خود به جای گذاشتند، زنگیان هستند (امین، بی‌تا«ب»، ج١، ص٧). نژاد «زنگی» (الزنجی) گونه‌ای از سودان‌ها (سیاه‌پوستان) هستند (حسینی زبیدی، ١٤١٤، ج٣، ص٣٩٣). آنان اغلب از سواحل آفریقای شرقی گرد آمدند، در کثرت و اهمّیت آنان همین بس که در نزدیکی بصره شورش کردند و دولت عبّاسی را تهدید نمودند و چهارده سال و چهار ماه (٢٥٥-٢٧٠ ق) آنان را به زحمت انداختند. این تقابل، پیکار نژادهای سیاه و سفید بود و داعی به این جنگ شخصی بود که ادّعا می‌کرد نسبش به علیّ بن ابی‌طالب (ع) می‌رسد (امین، بی‌تا «ب»، ج١، ص٧). البتّه، بیشتر علمای انساب آن را درست نمی‌دانند (فیض الاسلام، ١٣٨٠، ص٣٩٦)[2]. امام علی (ع) در خطبهٔ ١٢٨ نهج البلاغه به فتنهٔ زنگیان اشاره فرموده‌اند (همان، ص٣٩٦).

در مذمّت زنگیان و به طور کلّی سیاهان نیز احادیثی جعل گردیده است؛ نمونه‌ها:

الف) از سودان‌ها نزد پیامبر (ص) سخن به میان آمد؛ ایشان فرمودند: «سیاهان را فرو گذارید (نزد من یاد نکنید)؛ زیرا همّت آنان در شکم و شهوت است»[3] (طبرانی، ١٤٠٤، ج١١، ص١٥٣).

---

١. بتریه فرقه‌ای هستند که معتقدند علی (ع) برترین فرد بعد از رسول اکرم (ص) و شایسته‌ترین فرد برای امامت می‌باشد، در عین حال، امامت ابوبکر و عمر را خطا نمی‌دانند و در عثمان و مسأله قتلش توقّف می‌کنند (از اظهار نظر خودداری می‌کنند) (ابو الحسن اشعری، ١٤٠٠، صص٦٨-٦٩).

٢. فیض الاسلام گوید: وی از اهالی ری بود و در سال ٢٥٥ ق. آهنگ بصره نمود و غلامان زنگی را که کارکنان اهل بصره بودند به یاری خود دعوت نمود و به دستور او روز معینی باتفاق، خواجه‌های خود را کشته دور او گرد آمده، انواع فتنه و فساد را برای اهل بصره وارد ساختند (فیض الاسلام، ١٣٨٠، ص٣٩٦).

٣. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْغَلَابِيُّ ثنا عَبْدُاللهِ بْنُ رَجَاءٍ أَنَا يَحْيَي بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: ذُكِرَ السُّودَانُ عِنْدَ النَّبِيِّ (ص) فَقَالَ: «دَعُونِي مِنَ السُّودَانِ فَإِنَّمَا الْأَسْوَدُ بِبَطْنِهِ وَفَرْجِهِ».

ب) از پیامبر (ص) نقل شده است: «سیاه‌پوست زمانی که گرسنه شود دزدی می‌کند و وقتی که سیر شود زنا می‌کند و دو ویژگی سخاوت و شجاعت در آنان است»[1] (طبرانی، ۱٤۱٥، ج٤، ص۲۳۲ و ج۷، ص۳٥۰).

۲-۱-۲-٤-۱. بررسی اسناد روایات

در سند حدیث اوّل «عطاء» (عطاء خراسانی) قرار دارد که چنان‌که گذشت، وی روایات خود را از صحابه مرسل نقل می‌کرده و به آفت نسیان و عدم ضبط، دچار بوده است (ابن‌حجر، ۱٤۰٤، ج۷، صص۱۹۰-۱۹۱). در سند حدیث دوم «محمّد بن إسحاق» قرار دارد که علمای رجال وی را «دجّال» و «کذّاب» نامیده‌اند (ابن عدی، ۱٤۰۹، ج٦، ص۱۰۲/ عقیلی، ۱٤۱۸، ج٤، ص۲۳). ابن جوزی و فتنی، هر دو حدیث را موضوع دانسته‌اند (ابن جوزی، ۱۳۸٦، ج۲، صص۲۳۲-۲۳۳/ فتنی، بی‌تا، صص۱۱۳-۱۱٤).

۲-۱-۲-٥. اقوام دیگر

علاوه بر اقوام یاد شده، اقوام غیر عرب دیگر نیز از دسیسهٔ جعل حدیث در امان نبودند. در ادامه، ذیل این عنوان، به مواردی چند اشاره می‌شود و بررسی همهٔ موارد، به مجالی فراخ‌تر واگذار می‌گردد:

الف) از امام صادق (ع) نقل شده است: «با زنان قوم زنگ و قوم خزر[2] ازدواج نکنید؛ زیرا آنان کشتزارهایی هستند که (فرزندانتان را) به بی‌وفایی سوق می‌دهند و در میان اهالی هند و سند و قندهار هیچ انسان نجیبی وجود ندارد»[3] (کلینی، ۱٤۰۷، ج٥، ص۳٥۲).

---

۱. حَدَّثَنَا عَلِيٌّ قَالَ: نَا سُلَيْمَانُ بْنُ عُمَرَ بن خالد الرَّقِّيُّ قَالَ: نَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ الْأُمَوِيُّ عن مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عُرْوَةَ عن عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: «إِنَّ الْأَسْوَدَ إِذَا جَاعَ سَرَقَ، وَإِذَا شَبِعَ زَنَى، وَإِنَّ فِيهِمْ لَخَلَّتَيْنِ: صِدْقُ السَّمَاحَةِ وَالنَّجْدَةُ».

۲. الأَخْزَر: کسی است که مردمک چشمانش به سوی بینی‌اش باشد؛ امّا در خصوص الخَزَر اقوال مختلفی است. کافران ترک، عجم، تاتار، کردها از فرزندان خزر بن یافث بن نوح (ع)، فرزندان کاشح بن یافث، آنان و صقالبه فرزندان ثوبال بن یافث هستند (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴، ج۶، ص۳۳۹).

۳. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يُوسُفَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ دَاوُدَ الْحَدَّادِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «لَا تُنَاكِحُوا الزِّنْجَ وَ الْخَزَرَ فَإِنَّ لَهُمْ أَرْحَاماً تَدُلُّ عَلَى غَيْرِ الْوَفَاءِ قَالَ وَ الْهِنْدُ وَ السِّنْدُ وَ الْقَنْدُ لَيْسَ فِيهِمْ نَجِيبٌ يَعْنِي الْقُنْدُهَارَ».

ب) ابوربیع شامی گوید: امام صادق (ع) به من فرمود: «هیچ (بردهٔ) سودانی خریداری مکن و اگر ناگزیر شدی، از اهالی نوبه[1] خریداری کن؛ زیرا آنان از کسانی هستند که خداوند دربارهٔ ایشان فرموده: «و از کسانی که گفتند ما نصرانی هستیم، از ایشان [نیز] پیمان گرفتیم؛ ولی بخشی از آنچه را بدان اندرز داده شده بودند فراموش کردند» (المائده: ۵/ ١٤) و بزودی، آن اندرز را یادآور خواهند شد و جماعتی از آنان همراه قائم (ع) ما قیام می‌کنند، و با کردها، ازدواج نکنید؛ زیرا آنان از جنس جنّیان هستند که از آنان، پرده افکنده شده است»[2] (همان، ج۵، ص۳۵۲).

ج) از امام باقر (ع) از پیامبر (ص) نقل شده است: «به قریش دشنام ندهید؛ به عرب کینه نورزید؛ موالی را خوار نکنید؛ با اهالی خوز[3] همخانه نشوید و با آنان ازدواج نکنید؛ زیرا نژاد آنان به بی‌وفایی سوق می‌دهد[4] (صدوق، ۱۳۸۵، ج۲، ص۳۹۳).

۲-۱-۲-۵-۱. بررسی اسناد روایات

وجود «سهل بن زیاد» ـ چنان‌که پیشتر به جرح او اشاره شد ـ در سند حدیث اوّل موجب ضعف حدیث است. از دیدگاه علّامهٔ مجلسی نیز این حدیث ضعیف محسوب می‌شود (مجلسی، ١٤٠٤، ج۲۰، ص٥٦)؛ حدیث دوم هم مرسل است (همان، ١٤٠٤، ج۲۰، ص٥٦)؛ علّت ارسال آن، مشخّص نبودن راوی «ابوربیع» است و حدیث مرسل خود یکی از اقسام

---

۱. جماعتی از سودان هستند، «النُّوبَةُ» سرزمین وسیع و طلاخیزی در جنوب مصر است، گویند بلال حبشی و لقمان حکیم از آنجایند و جماعتی از محدثان بدانجا منسوب می‌باشند (مدنی، ۱۳۸۴، ج۳، ص۱۱۸).

۲. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَكِّيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): «لَا تَشْتَرِ مِنَ السُّودَانِ أَحَداً فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ فَمِنَ النُّوبَةِ فَإِنَّهُمْ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ مِنَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّا نَصارى أَخَذْنا مِيثاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ﴾ (المائده: ۵/ ۱۴). أَمَا إِنَّهُمْ سَيَذْكُرُونَ ذَلِكَ الْحَظَّ وَ سَيَخْرُجُ مَعَ الْقَائِمِ (ع) مِنَّا عِصَابَةٌ مِنْهُمْ وَ لَا تَنْكِحُوا مِنَ الْأَكْرَادِ أَحَداً فَإِنَّهُمْ جِنْسٌ مِنَ الْجِنِّ كُشِفَ عَنْهُمُ الْغِطَاءُ».

۳. خوز: جماعتی از مردمان عجم و از فرزندان خوزان بن علیم بن سام بن نوح (ع) می‌باشند و خوز: نام همه سرزمین‌های خوزستان است که بین اهواز و فارس قرار دارند (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴، ج۸، ص۶۴).

۴. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ شَرِيكٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع): قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): لَا تَسُبُّوا قُرَيْشاً وَ لَا تُبْغِضُوا الْعَرَبَ وَ لَا تُذِلُّوا الْمَوَالِيَ وَ لَا تُسَاكِنُوا الْخُوزَ وَ لَا تُزَوِّجُوا إِلَيْهِمْ فَإِنَّ لَهُمْ عِرْقاً يَدْعُوهُمْ إِلَى غَيْرِ الْوَفَاءِ.

حدیث ضعیف است (غفّاری‌صفت و صانعی‌پور، ۱۳۸٤، صص۷۰-۷۱). در سند حدیث سوم، شریک (شریک بن عبدالله)[۱]، مذمّت شده است (طوسی، ۱٤۰٤، ج۱، ص۳۸۵). وی از راویان اهل سنّت است و اغلب رجالیون، وی را تضعیف کرده‌اند (ذهبی، ۱۳۸۲، ج۲، صص۲۷۰-۲۷٤).

۲-۲. جعل احادیث در ذمّ عرب و مدح عجم

چنانکه گذشت، جعل احادیث علیه عجم، آنان ـ و در واقع شعوبیه ـ را به مقابله برانگیخت و از این رهگذر، احادیث فراوانی در مدح عجم و ذمّ عرب، وضع شد؛ «شعوبیان که در جعل حدیث و خلق روایات، تسلّط داشتند از سویی، احادیث بسیاری در فضیلت ایرانیان جعل و به صحابه و تابعان موثّق، مستند کردند و از سویی دیگر، در مقابل احادیث ساختگی اعراب، روایاتی که دلالت بر فضیلت عجم بر عرب می‌کرد، جعل می‌کردند» (ممتحن، ۱۳٦۸، ص۲۸٦)؛ و اینک نمونه‌ها:

الف) از پیامبر (ص) نقل کرده‌اند: «ایرانی‌ها را دشنام ندهید؛ هر که آنان را دشنام دهد دیر یا زود، از او انتقام گرفته شود»[۲] (راغب اصفهانی، بی‌تا، ج۱، ص۱۵۹/ امین، بی‌تا «الف»، ج۱، ص۷۵/ ممتحن، ۱۳٦۸، ص۲۸۹).

ب) عبدالرحمن بن سلیمان روایت کرده است: «به زودی یکی از پادشاهان عجم بر همهٔ شهرها، جز دمشق، غالب خواهد شد»[۳] (أبوداود، ۱٤۱۰، ج۲، ص۳۹۹/ ابن عساکر، ۱٤۱۵، ج۱، ص۲٤۵).

ج) شیعه و سنّی از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده‌اند: «من در زمان پادشاه عادل، انوشیروان، متولّد شده‌ام»[٤] (ابن شهر آشوب، ۱۳۷٦، ج۱، ص۱٤۹/ ثعالبی، ۱٤۰۳، ج٤، ص۵۰٤).

---

۱. شریک بن عبدالله بن سنان؛ جد وی (سنان) به حسب روایات تاریخی، قاتل امام حسین (ع) است (ذهبی، ۱۳۸۲، ج۲، ص۲۷۰).

۲. قَالَ النَّبِیُّ (ص): «لا تَسُبُّوا فَارِسًا فَمَا سَبَّهُ أَحَدٌ إِلَّا انْتُقِمَ مِنهُ عَاجِلاً أو آجِلاً».

۳. حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَامِرٍ الْمُرِّیُّ حَدَّثَنَا الْوَلِیدُ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَلاَءِ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا الأَعْیَسِ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ سَلْمَانَ یَقُولُ: «سَیَأْتِی مَلِكٌ مِنْ مُلُوكِ الْعَجَمِ یَظْهَرُ عَلَى الْمَدَائِنِ كُلِّهَا إِلاَّ دِمَشْقَ».

۴. «وُلِدْتُ فِی زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ أَنُوشِیرَوَان».

۲-۲-۱. بررسی اسناد روایات

حدیث اوّل گذشته از اینکه در مقابله با حدیث مجعول مدح عرب: «لا تبغضینی ...» وضع گردیده، از نوع مرسل است و در هیچ یک از جوامع روایی نقل نشده است. حدیث دوم نیز به دلیل ارسال، ضعیف محسوب می‌شود و حدیث سوم دروغین و فاقد اصل و اساس است (فتنی، بی‌تا، ص۸۸/ صالحی شامی، ١٤١٤، ج۱، ص٣٤٥)؛ بعلاوه، عادل نبودن انوشیروان از قطعیّات تاریخ است (مطهّری، ۱۳۷۰، ص٢٤).

۲-۳. بررسی محتوای روایات قومیّتی

تمام روایاتی که طبق مضمون آنها قومی تحقیر و یا تکفیر شده‌اند، با نصّ قطعی آیات و روایات معتبر و متعدّدی که همهٔ انسان‌ها را از هر نژاد و رنگ و ملّیتی دارای ارزش و جایگاه یکسانی معرّفی می‌کنند ناسازگار هستند.

قرآن، تنها معیار ارزش‌گذاری را امتیازات اخلاقی و فضایل روحانی می‌داند و تصریح می‌کند: هدف از دسته‌بندی‌ها که اختلاف‌ها را به همراه خود دارد این است که افراد و گروه‌ها یکدیگر را شناسایی کنند: ﴿**يَأَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن ذَكَرٍ وَ أُنثى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُواْ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَيٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ**﴾ (الحجرات: ٤٩/ ١٣): «ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملّت ملّت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت، ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی‌تردید، خداوند دانای آگاه است».

رسول خدا (ص)، در سفر حجـــة الوداع، در بخشی از خطبهٔ خود فرمودند: «... ای مردم، مالک و صاحب شما خداوند یکتاست. همهٔ شما زادهٔ آدم هستید و آدم از خاک خلق شده است (بنابراین، هیچ یک از شما بر دیگری برتری ذاتی ندارد). برترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست، هیچ عربی به غیر عرب ترجیح ندارد مگر اینکه با تقوا پیش افتد»[1] (ابن شعبه حرّانی، ١٣٦٣، ص٣٤).

---

۱. «... أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ وَ إِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ كُلُّكُمْ لِآدَمَ وَ آدَمُ مِنْ تُرَاب ﴿**إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ**﴾ (الحجرات: ۴۹/ ۱۳) وَ لَيْسَ لِعَرَبِيٍ عَلَى عَجَمِيٍ فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَى».

پیامبر اکرم (ص) با عبارت: «إنَّ رَبَّکُمْ واحِدٌ وَإنَّ أباکُم واحِدَ کُلّکُمْ لِآدَمَ وَآدَمُ مِنْ تُراب»، برتری نژادی انسان‌ها را نفی کرده‌اند و با جمله «لَیْسَ لِعَرَبِی عَلیٰ عَجَمِی فَضْلٌ»، فضیلت ذاتی قومی بر قوم دیگر و زبانی بر زبان دیگر را برچیده‌اند.

در سیرهٔ رسول خدا (ص) و اهل بیت (ع)، توصیه به ازدواج با بردگان و کنیزکان از اقوام مختلف گزارش شده است؛ برای نمونه: پیامبر (ص)، زینب ـ دختر عمّهٔ خود ـ را برای زید بن حارثه ـ بردهٔ آزادشده خودـ خواستگاری نمودند (قرشی، ۱۳۹۸، ص۲۰۷).

کتاب قیّم *کافی* بابی با عنوان «إنَّ الْمُؤمِنَ کُفْوُ الْمُؤمِنَةِ» (مرد مؤمن همشأن زن مؤمن است) دارد (کلینی، ۱٤۰۷، ج۵، ص۳۳۹). مرحوم کلینی ذیل این عنوان، در حدیثی طولانی نقل می‌کند: «شخصی به نام منجح بن رباح به خواستگاری دختر یکی از پیروان امام باقر (ع) می‌رود، و او را به خاطر کراهت منظر، نیازمندی و غربت رد می‌کنند. آن خواستگار به خدمت امام باقر (ع) رسیده و شکایت می‌کند؛ امام (ع) به او می‌فرماید: به عنوان فرستادهٔ من، نزد او (پدر دختر) برو و بگو محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب (ع) می‌گوید: دخترت را با منجح بن رباح تزویج کن و او را رد نکن. سپس امام (ع) به سیرهٔ رسول خدا (ص) اشاره می‌کند که ایشان "جویبر" کوتاه قامت، زشت، نیازمند، عریان و سیاه پوست، امّا نیک ایمان را با زلفا، دختر زیاد بن لبیب، که از اشراف قبیلهٔ خود ـ بنی بیاضـــة ـ بود، تزویج کرد» (همان، ج۵، صص۳۳۹-۳٤۳).

اهل بیت (ع) در عمل نیز حقّانیت گفتار خود را اثبات می‌کردند: امام صادق (ع) با بانویی به نام «حمیدهٔ بربریه» ازدواج می‌کند و امام کاظم (ع) از او متولّد می‌شود (مفید، ۱٤۱٤، ج۲، ص۲۱٦) و امام رضا (ع) با بانویی به نام «سَبیکَه» اهل نوبه (از شهرهای آفریقا) ازدواج می‌کند و امام جواد (ع) متولّد می‌شود (همان، ج۲، ص۲۷۳).

نتیجه‌گیری

براساس آیات و روایات معتبر و سیرهٔ غیر قابل خدشهٔ اهل بیت (ع)، همهٔ انسان‌ها از هر نژاد، قوم و ملّیتی، از کرامت و تمام حقوق انسانی برابر برخوردار بوده و تنها معیار برتری آنان بر یکدیگر، تقواست. ازاین‌رو، روایاتی که نسل کنونی بشر را به فرزندان نوح (ع) منتهی می‌کنند و غالب آنها تشعبات نژادی را به دنبال خطای برخی فرزندان ایشان بیان می‌دارند و نژادهای به ظاهر حقیر را به آنان نسبت می‌دهند اسنادی ضعیف و محتوایی معارض با آیات و

روایات معتبر دارند و براساس برخی روایات، نسل بشر فقط از فرزندان نوح (ع) نیست. ریشه‌های این روایات در اندیشه‌های یهود قابل شناسایی است. همچنین، روایاتی که طبق مفاد آن‌ها زبان، نژاد، قوم و ملّتی به دلیل ویژگی‌های طبیعی و ذاتی و نه روحانی و اکتسابی تحقیر شده و فاقد کرامت انسانی معرّفی می‌شوند از نظر سند ضعیف می‌باشند و محتوای آنها با نصوص قرآنی و روایی معتبر ناسازگار است. تبعیض‌ها، تعصّبات نژادی و قومی و حضور مؤثّر اقوام غیر عرب در تحوّلات سیاسی و اجتماعی سده‌های نخستین اسلامی، زمینه‌ساز جعل این احادیث بوده‌اند.

منابع و مآخذ

-*قرآن کریم*؛ ترجمه: محمّدمهدی فولادوند، تهران: دار القرآن الکریم، ۱۴۱۵ ق.

۱. ابن اثیر جزری، مبارك بن محمّد بن عبدالکریم؛ *النهایة فی غریب الحدیث و الاثر*؛ تحقیق: محمود محمّد طناحی، چ۴، قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۷ ش.

۲. ابن الجوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی؛ *الموضوعات*؛ المدینة: المکتبة السلفیة، ۱۳۸۶ ق.

۳. ابن حبان، محمّد؛ *الثقات*؛ هند، حیدرآباد الدکن: مؤسسة الکتب الثقافیة، ۱۳۹۳ ق.

۴. ـــــ؛ *کتاب المجروحین*؛ تحقیق: محمود إبراهیم زاید، مکّة: دار الباز للنشر والتوزیع، بی‌تا.

۵. ابن حجر، شهاب‌الدّین أحمد بن علی؛ *تهذیب التهذیب*؛ بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۴ ق.

۶. ـــــ؛ *طبقات المدلّسین*؛ تحقیق: عاصم بن عبد الله القریونی، عمّان: مکتبة المنار، بی‌تا «الف».

۷. ـــــ؛ *فتح الباری*؛ چ ۲، بیروت: دارالمعرفة، بی‌تا «ب».

۸. ابن حنبل، احمد؛ *المسند*؛ بیروت: دار صادر، بی‌تا.

۹. ابن شعبة حرانی، حسن بن علی؛ *تحف العقول عن آل‌الرسول*؛ تصحیح و تعلیق: علی‌اکبر غفّاری، چ ۲، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۳۶۳ ش.

۱۰. ابن شهر آشوب، محمّد بن علی؛ *مناقب آل أبی طالب*؛ تصحیح وشرح ومقابلة: لجنة من أساتذة النجف الأشرف، نجف: المکتبة الحیدریة، ۱۳۷۶ ش.

۱۱. ابن طباطبا، محمّد بن علی؛ *الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیة*؛ بیروت: دارالقلم العربی، ۱۴۱۸ ق.

۱۲. ابن العبری، ابوالفرج بن اهرون؛ *مختصر تاریخ الدول*؛ ترجمه: عبدالمحمّد آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷ ش.

۱۳. ابن عدی، عبد الله؛ *الکامل فی ضعفاء الرجال*؛ چ ۲، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹ ق.

۱۴. ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن الحسن؛ *تاریخ مدینة دمشق*؛ تحقیق: علی شیری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۵ ق.

۱۵. ابن غضائری، أحمد بن الحسین؛ *الرجال*؛ تحقیق: سید محمّدرضا جلالی، تهران: دارالحدیث، ۱۴۲۲ ق.

۱۶. ابن قتیبة، أبومحمّد عبدالله بن مسلم؛ *المعارف*؛ چ ۲، القاهرة: الهیئة المصریة العامة للکتاب، ۱۹۹۲ م.

۱۷. أبوداود، ابن الأشعث السجستانی؛ *السنن*؛ تحقیق: سعیدمحمّد اللحام، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۰ ق.

۱۸. ابوالحسن اشعری، علی بن اسماعیل؛ *مقالات الاسلامیّین و اختلاف المصلّین*؛ چ ۳، آلمان: فرانس شتاینر، ۱۴۰۰ ق.

۱۹. البانی، محمّدناصر؛ *ضعیف سنن التّرمذی*؛ بیروت: المکتب الاسلامی، ۱۴۱۱ ق.

۲۰. امین، احمد؛ *ضحی الاسلام*؛ چ ۱۰، بیروت: دارالکتاب العربی، بی‌تا «الف».

۲۱. ـــــ؛ *ظهر الاسلام*؛ چ ۵، بیروت: دارالکتب العربی، بی‌تا «ب».

۲۲. ترمذی، محمّد بن عیسی؛ *السنن*؛ تحقیق: عبدالوّهاب عبداللطیف، چ ۲، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۳ ق.

۲۳. *تورات*؛ بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.

۲۴. ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمّد؛ *یتیمة الدهر*؛ بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۳ ق.
۲۵. حاکم نیسابوری، محمّد بن عبد الله بن محمّد؛ *المستدرك علی الصحیحین*؛ بیروت: دارالفکر، بی‌تا.
۲۶. حسینی زبیدی، محمّد مرتضی؛ *تاج العروس من جواهر القاموس*؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ ق.
۲۷. خویی، السیّدابوالقاسم الموسوی؛ *معجم رجال الحدیث*؛ چ ۵، بی‌جا: بی‌نا، ۱۴۱۳ ق.
۲۸. دروزة، محمّد عزت؛ *التفسیر الحدیث*؛ قاهرة: داراحیاء الکتب العربیة، ۱۳۸۳ ق.
۲۹. ذهبی، شمس الدین؛ *تذکرة الحفاظ*؛ بیروت: دار إحیاء التراث العربی، بی‌تا.
۳۰. ـــــ؛ *میزان الاعتدال*؛ تحقیق: علی محمّد البجاوی، بیروت: دار المعرفة، ۱۳۸۲ ق.
۳۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمّد؛ *محاضرات الادباء*؛ بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۳۲. سلطانی، محمّدعلی؛ *«تأمّلی در چند روایت حضرت عبدالعظیم (ع)»*؛ مندرج در مجموعه مقالات کنگره حضرت عبدالعظیم (ع)، تهران: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، ۱۳۸۲ ش.
۳۳. سیوطی، جلال الدّین؛ *الجامع الصغیر*؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۱ ق.
۳۴. صالحی شامی، محمّد بن یوسف؛ *سبل الهدی و الرشاد*؛ بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۴ ق.
۳۵. صدوق، ابوجعفر محمّد بن علی؛ *علل الشرائع*؛ النجف: منشورات المکتبة الحیدریة، ۱۳۸۵ ق.
۳۶. ـــــ؛ *کمال الدین و تمام النعمة*؛ تصحیح وتعلیق: علی أکبر الغفّاری، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۰۵ ق.
۳۷. ـــــ؛ *من لا یحضره الفقیه*؛ تحقیق: علی اکبر غفاری، چ ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۳۸. طباطبائی، سیّدمحمّدحسین؛ *المیزان فی تفسیر القرآن*؛ چ ۵، قم: دفترانتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۳۹. طبرانی، سلیمان بن احمد؛ *المعجم الاوسط*؛ بی‌جا: دارالحرمین، ۱۴۱۵ ق.
۴۰. ـــــ؛ *المعجم الکبیر*؛ تحقیق: حمدی السلفی، چ ۲، الموصل: مکتبة العلوم والحکم، ۱۴۰۴ ق.
۴۱. طبرسی، فضل بن حسن؛ *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*؛ چ ۳، تهران: انتشارات ناصرخسرو، ۱۳۷۲ ش.
۴۲. طبری، محمّد بن جریر؛ *تاریخ الطبری*؛ چ ۴، لبنان: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۳ ق.
۴۳. طوسی، محمّد بن الحسن؛ *اختیار معرفة الرجال*؛ تحقیق: السیّدمهدی الرجایی، قم: مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۴ ق.
۴۴. ـــــ؛ *الرجال*؛ تحقیق: جواد القیومی الإصفهانی، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۱۵ ق.
۴۵. ـــــ؛ *الامالی*؛ قم: دارالثقافة، ۱۴۱۴ ق.
۴۶. عرب، مرتضی و نقی‌زاده، حسن؛ *«بازکاوی اعتبار رجالی محمّد بن سنان»*؛ دانشگاه یزد: مجله کتاب قیّم، سال اول، شماره دوم، ۱۳۹۰ ش.
۴۷. عقیلی، محمّد بن عمرو؛ *الضعفاء*؛ تحقیق: عبدالمعطی أمین قلعجی، چ ۲، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ ق.
۴۸. غفّاری‌صفت، علی‌اکبر و صانعی‌پور، محمّدحسن؛ *دراسات فی علم الدرایه (تلخیص مقباس الهدایه)*؛ تهران: دانشگاه امام صادق (ع) و سمت، ۱۳۸۴ ش.
۴۹. فتنی هندی، محمّدطاهر بن علی؛ *تذکرة الموضوعات*؛ بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

۵۰. فیض الاسلام، سیّدعلی‌نقی؛ *ترجمه و شرح نهج البلاغة*؛ چ ۶، تهران: مؤسسه چاپ و نشر تألیفات فیض الإسلام، ۱۳۸۰ ش.

۵۱. قرشی، باقر شریف؛ *النظام السیاسی فی الاسلام*؛ بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۳۹۸ ق.

۵۲. قمی، علی بن ابراهیم؛ *تفسیر قمی*؛ تحقیق: سیّدطیّب موسوی جزایری، چ چهارم، قم: دارالکتاب، ۱۳۶۷ ش.

۵۳. کلینی، محمّد بن یعقوب؛ *الکافی*؛ چ ۴، تصحیح: علی‌اکبر غفاری و محمّد آخوندی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.

۵۴. مجلسی، محمّدباقر؛ *بحارالانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار*؛ چ ۲، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ ق.

۵۵. ـــــ؛ *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*؛ چ ۲، تهران، دارالکتب الإسلامیة، ۱۴۰۴ ق.

۵۶. مدنی، علي خان بن احمد؛ *الطراز الاول*؛ چ۱، مشهد، موسسة آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث، ۱۳۸۴ ش.

۵۷. مزّی، جمال الدین یوسف؛ *تهذیب الکمال*؛ تحقیق: بشار عواد معروف، چ ۴، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۶ ق.

۵۸. مستوفی، حمدالله بن ابوبکر؛ *تاریخ گزیده*؛ تحقیق: عبد الحسین نوایی، چ ۳، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۴ ش.

۵۹. مطهری، مرتضی؛ *حجاب*؛ چ ۳۴، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۰ ش.

۶۰. مفید، محمّد بن محمّد بن النعمان؛ *الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*؛ چ ۲، بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ ق.

۶۱. ممتحن، حسین علی؛ *نهضت شعوبیه: جنبش ملّی ایرانیان در برابر خلافت اموی و عبّاسی*؛ چ ۲، بی‌جا: انتشارات باورداران، ۱۳۶۸ ش.

۶۲. میدانی، أحمد بن محمّد المیدانی النیسابوری؛ *مجمع الامثال*؛ مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶ش.

۶۳. نجّاشی، ابوالعباس احمد بن علی؛ *الرجال*؛ چ ۵، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۱۶ ق.

۶۴. یعقوبی، احمد بن ابویعقوب؛ *تاریخ یعقوبی*؛ ترجمه: محمّدابراهیم آیتی، چ ۶، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱ ش.